

خاطراتی از استاد افشار

محمود امیدسالار*



در این نوشتار که جناب آقای دکتر امیدسالار به درخواست آقای دکتر ایرانی در سال ۱۳۸۷ با موضوع اهمیت و ضرورت انتشار نسخ خطی تألیف کرده بودند، خاطراتی از استاد افشار نقل شده است که ایشان به همین مناسبت آن را دوباره برای ما ارسال نمودند:

دوست دانشمندم جناب دکتر ایرانی از بنده خواسته‌اند که «مقاله یا خاطره» ای به رسم یادگار برای درج در این مجلد که به عنوان کارنامه هجده ساله مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر می‌شود آماده کنم و موضوع را نیز «هر مطلبی در باب اهمیت و ضرورت انتشار نسخ خطی و جایگاه و نقش آن در گسترش دانش و شکوفائی تمدن اسلامی/ایرانی» و یا نقد و معرفی یکی از آثار مرکز پیشنهاد کرده‌اند. بنابراین با خاطره‌ای آغاز می‌کنم که امیدوارم اهمیت روزافزون فعالیت‌های مرکز پژوهشی میراث مکتوب و دیگر نهادهای مشابه ملی را در شناخت فرهنگ و تمدن وطن عزیزمان ایران روشن‌تر کند. چون ممکن است که این نوشته به نظر اهل علم و مخصوصاً دانشجویان جوان وطن برسد، به جای این که با آقای دکتر ایرانی و دیگر دست‌اندرکاران مرکز میراث مکتوب به قول عوام «تک و تعارف» کنم، نتیجه‌گیری‌هایم را از این خاطره به صورت نوشته‌ای مستند، چنان که معمول تحقیقات علمی است تقدیم خوانندگان محترم می‌نمایم زیرا می‌دانم که هم دکتر ایرانی و هم دیگر دوستان مرکز شیوه علمی را از تعارفات معمولی بیشتر می‌پسندند.

چندین ماه پیش در خدمت استاد افشار در منزل یکی از دوستان هموطن در کالیفرنیا مهمان بودیم. یکی از اطباء محترم ایرانی که در آن مجلس حضور داشت رشته سخن را به دست گرفت و این مطلب را عنوان کرد که چرا در ایران ما هم مثل اروپائیان یک دوران رنسانس نداشته‌ایم و چرا دانشمندان

* کتابدار کتابخانه کالیفرنیا

و فلاسفه‌ای از قبیل کسانی که در اروپا پیدا شدند و انقلاب فرهنگی‌ای را که در تاریخ اروپا رنسانس یا «دوران تجدد ادبی و فرهنگی» نامیده می‌شود ایجاد کردند در مملکت ما ظهور نمودند. البته تا اینجای حرف این پزشک محترم اشکالی نداشت و سؤال معقولی بود. اما ایشان در دنباله سؤال ازین که دوران رنسانس در اروپا اندیشمندانی مانند سن آگوستین پدید آورد و امثال او در فرهنگ ما به وجود نیامدند اظهار تأسف کردند. بنده تا اینجای فرمایشات ایشان دندان را بر سر جگر نهاده، پاسخی نداده بودم. اما چون اظهارات ایشان به مقوله «حسن و حسین هر سه دختران مغاویه بودند» تبدیل شد، تاب نیاورده، تذکر دادم که اولاً سن آگوستین خدابامرز در سال ۳۵۴ میلادی به دنیا آمد و در سال ۴۳۰ میلادی دار دنیا را وداع گفت و نظر به این که معمولاً آغاز دوران رنسانس را سال ۱۴۰۰ میلادی حساب می‌کنیم، ممکن نیست که سن آگوستین را به آن دوران متعلق دانست زیرا ایشان قریب هزار سال پیش از رنسانس در گذشت. ثانیاً سن آگوستین اصلاً اروپائی نبود چون در شهری بنام Thagaste در شمال آفریقا به دنیا آمد که نام امروزی این شهر «سوق اهراس» است و جزو بلاد کشور «الجزیره» محسوب می‌شود. ثالثاً حتی تعلیم و تربیت سن آگوستین هم در اروپا صورت نگرفت و ایشان برای تحصیل به شهری موسوم به کارتاژ رفت که محل آن شهر را هم حوالی شهر تونس که پایتخت کشور تونس است می‌دانند. سن آگوستین در سال ۳۸۳ میلادی به شهر رم رفت و مدتی هم در شهر میلان زندگی کرد اما در سال ۳۸۸ دوباره به شمال آفریقا بازگشت و در سال ۳۹۶ مقام اسقفی شهر Hippo را کسب کرد که این شهر هم در الجزیره است و امروزه «عتابه» خوانده می‌شود. بنابراین استناد به سن آگوستین در مورد رنسانس جایز نیست. رابعاً اگر بخواهیم تمدن غرب را با تمدن اسلام مقایسه کنیم خوب است که بینیم همزمان با رنسانس اروپائی در تمدن اسلام چه کسانی حضور داشتند و در میان



نیز کتابی تحت عنوان *بابل، ممفیس، پرسپولیس: زمینه های شرقی فرهنگ یونان* منتشر کرده است که شامل تحقیقات جدیدتری در زمینه تأثیرپذیری تمدن یونان از خاورمیانه است.^۴ اثرات فرهنگ و تمدن خاورمیانه بر تمدن یونان باستان به کلیات منحصر نیست زیرا این اثرات حتی در زمینه فلسفه است. گذشته از فلسفه و علوم، برخی از متخصصین حتی شعر یونان باستان را نیز بی تأثیر از عناصر شرقی نمی بینند.^۵ و ای کاش ما ایرانی ها به جای این که مشتاقانه هر مزخرفی را که از قلم مشتی شرق شناس بی سواد صادر می شود به عجله به زبان خودمان ترجمه کنیم، به ترجمه چنین کتابهایی می پرداختیم تا مصنوعی بودن فرضیه برتری «غرب» بر «شرق» به صورتی مستدل و مستند معلوم گردد.

گفتیم که مفاهیم «شرقی» و «غربی» مفاهیمی مصنوعی و قراردادی هستند و در طی تاریخ تمدن های درخشانی در اطراف و اکناف دنیا بوجود آمده، سیادت کسب کرده، و کم کم از بین رفته اند. همین اروپائی که بسیاری از هموطنان ما عاشقانه سنگش را به سینه می زنند تا حدود قرن هجده میلادی در مقایسه با تمدن های درخشان چین و خاورمیانه اهمیت چندانی نداشت. مثلاً اگر سرزمین چین را با اروپا مقایسه کنیم، می بینیم که حتی در مورد انقلاب کشاورزی که همیشه به تولید وسیع مواد خوراکی و بهبود زندگی مردم می انجامد، تمام اختراعات و سازمانهایی که با این انقلاب در انگلستان قرن هجده و نوزده مربوط است، در چین در قرن ششم میلادی، یعنی حدوداً هزار و دویست سال قبل از پیدایش آنها در اروپا، موجود بوده و به قول یکی از متخصصین از لحاظ پیشرفت کشاورزی:

اغراق نیست اگر ادعا کنیم که چین [در آن ایام] در موقعیتی بود که آمریکا و اروپای غربی امروزه در آن موقعیت قرار دارند در حالی که اروپا در سطحی معادل سطح [پیشرفت] مراکش امروزی قرار داشت. کشاورزی بدوی و نابسامان اروپای قبل از قرن هجدهم میلادی اصلاً

مسلمین چه می گذشت. اینجاست که اهمیت فعالیت های مرکز پژوهشی میراث مکتوب برای اهل انصاف روشن می شود زیرا نسخ خطی بیشتر متون و آثاری که علما و اندیشمندان ما در قدیم الاّام نوشته اند هنوز به درستی بررسی نشده و صدها هزار نسخه خطی به زبان های فارسی و عربی در مجموعه های گوناگون موجود است که حتی یک بار هم چاپ نشده که بتوان محتویات آنها را با محتوای متون اروپائی مقایسه کرد؛ در حالی که دانشمندان آن بلاد حتی کاغذ پاره های مربوط به ادب و تاریخ خودشان را هم چاپ و بررسی کرده اند.

نخست وزیر معروف انگلستان، وینستون چرچیل (۱۸۷۴ – ۱۹۶۵) که در عین حال نویسنده ای زبردست هم بود چنان که جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۵۳ به او تعلق گرفت می نویسد: «تاریخ از من به نیکی یاد خواهد کرد زیرا قصد دارم که تاریخ را خودم بنویسم».^۱ تاریخ جهان هم توسط فرنگی ها نوشته شده است و به همین دلیل تمدن و فرهنگ مغرب زمین «بهتر» یا «پیشرفته تر» از تمدنهای شرقی نمایانده شده است. اما اگر به دقت به تاریخ فرهنگ در جهان بنگریم می بینیم که تقسیم بندی «غربی» و «شرقی» و «اروپائی» و «غیر اروپائی» یک تقسیم بندی خیالی بیش نیست و «شرق» و «غرب» درین تقسیم بندی بر اساس ذهنیاتی که از آغاز سیادت «اروپا» در میان فرنگی ها پدید آمد ساخته شده است. جوامع انسانی همیشه در حال داد و ستد بوده است چنان که فرهنگ و تمدن یونان باستان که پدر تمدن «غربی» محسوب می شود، واضحاً متأثر از تمدن های بین النهرین و مصر باستان بوده.^۲ تأثیر تمدن های قدیمی بین النهرین و شمال آفریقا بر تمدن یونان تا آنجاست که دانشمند بنام سوئیسی، والتر بور کرت که تا سال ۱۹۹۶ میلادی در دانشگاه زوریخ به تدریس فرهنگ و ادیان یونان باستان اشتغال داشت، کتابی تحت عنوان *انقلاب شرقی کننده یا تأثیر خاور میانه بر فرهنگ یونان در ایام باستان* منتشر کرد که در آن درجه و وسعت تأثیر تمدن های باستانی خاور میانه را بر تکامل تمدن یونان متذکر شده است.^۳ این دانشمند اخیراً

1. "History will be kind to me for I intend to write it"

2. M. L. West, *Early Greek Philosophy and the Orient* (Oxford: Oxford University Press, 1971)

3. Burkert, Walter, *The Orientalizing Revolution: Near Eastern Influence on Greek Culture in the Early Archaic Age*. Translated by Walter Burkert and Margaret E. Pinder (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1992).

4. Burkert, Walter, *Babylon, Memphis, Persepolis: Eastern Contexts of Greek Culture* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 2004).

5. West, M. L. *Early Greek Philosophy and the Orient* (Oxford: Oxford University Press, 1971).

6. West, M. L. *The East Face of Helicon: West Asiatic Elements in Greek Poetry and Myth* (Oxford: Oxford University Press, 1999).

با کشاورزی پیشرفته چین، بعد از قرن چهارم میلادی قابل مقایسه نیست.^۷

آماری از مقایسه سطح پیشرفت تکنولوژی و کشاورزی و علم در اروپای غربی و مشرق زمین، مخصوصاً چین و جهان اسلام در دست هست که فرضیه برتری اروپائیان بر شرقیان را از پایه منهدم میکند.^۸ اصرار ورزیدن در این که اروپا یا «مغرب زمین» بر شرق برتری دارد، به مثابه نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی است زیرا حتی اگر آغاز گسترش سیادت اروپائی را از قرن هفده میلادی که تقریباً مقارن با اشاعه امپریالیسم غربی در مناطق گوناگون دنیاست فرض کنیم هم باز در قیاس با بیش از ۵۰۰۰ سال تاریخ تمدن‌های باستانی مانند چین و مصر و بین‌النهرین و سپس تر ایران، این چهارصد سال قابل عنایت نیست و نمی‌شود آن ۵۰۰۰ سالی را که سیادت جهان بیشتر در میان اقوام شرقی متمرکز بوده به دور ریخت و با معیار همین چند صد سال اخیر در باب همه این ۵۰۰۰ سال قضاوت کرد. اگر به فقط سه قرن میان سال‌های ۷۰۰ و ۱۰۰۰ میلادی نظری بیندازیم می‌بینیم که درین دوران که دوران اعتلای تمدن اسلام است، اصلاً «مغرب زمین» قابل توجه و عنایت نبوده است. به قول یکی از متخصصین:

از نظر مسلمین ... اروپای غربی به قدری بی‌اهمیت بود که علی‌رغم پیشرفت دائمی دانش جغرافی در اسلام میان سال‌های هفتصد تا هزار میلادی، آگاهی آنها از اروپا پیشرفتی نکرد. این که جغرافیون عرب عنایتی به اروپا نداشتند به خاطر این نبود که نسبت به اروپا نظر مساعدی نمی‌داشتند بلکه بدین دلیل بود که اروپای آن زمان قابل عنایت و توجه ایشان نبود.^۹

زندگی اقوام مختلف دنیا در طول تاریخ فراز و نشیب داشته است. همین ایران خودمان زمانی بر عالم حاکمیت داشت در حالیکه در صد و اند سال اخیر، یعنی از آغاز قرن نوزده میلادی تا انقلاب اسلامی که دست اجانب را از کشور عزیزمان کوتاه

7- Temple, Robert. *The Genius of China* (London: Prion Books, 1999), p.20.

۸. چندین کتاب بسیار خوب درین چند سال اخیر منتشر شده است که من اینجا نام و نشان برخی از آنها را که خود شامل کتاب‌شناسی مفصلی درین زمینه هستند به دست می‌دهم: Amin, Samir. *Eurocentrism* (London: Zed Books, 1989); Abu-Lughod, Janet L. *Before European Hegemony* (Oxford: Oxford University Press, 1989); Goody, Jack. *The East in the West* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996); Ponting, Clive. *World History* (London: Chatto & Windus, 2000); Hobson, John M. *The Eastern Origins of Western Civilization* (Cambridge: Cambridge University Press, 2004).
9 Hobson, *The Eastern Origins of Western Civilization*, p.99.

کرد، زیر سلطه آنان بود. آیا می‌شود قریب سه هزار سال تاریخ ایرانیان را با معیار این مدت کوتاه سیادت اجانب سنجید؟ مسلماً کسی که انصاف داشته باشد چنین معیاری را قابل قبول نخواهد شمرد. پس چه باید کرد؟

به‌نظر بنده ما ایرانیان، دیگر مسلمین، و به‌طور کلی اقوام مظلوم جهان نباید اجازه بدهیم که تاریخمان به دست بیگانه تحریف شود یا ماهیت فرهنگی و ارزش‌های انسانیمان فقط در چارچوبی که ایشان مقرر می‌کنند دانسته و بررسی گردد. به عبارت دیگر، اینها دزدانی نیستند که به غارت منابع طبیعی ما قانع باشند بلکه می‌خواهند تاریخ ما، خاطرات فرهنگی ما، و هویت ملی ما را هم بدزدند و جهانی در ذهن ما ترسیم کنند که با فرضیه‌های نژادپرستانه خودشان بخواند. درین جهان غیرواقعی نه تنها ثروتهای ملی، بلکه حیات و امنیت ما هم کأن لم یکن تصویر می‌شود. همه ما گزارش‌های تلویزیونی درناک قتل عام مشتکی زن و بچه بی‌دفاع فلسطینی را به دست غریبان مثلاً «متمدن» و عواملشان در منطقه شاهد بوده‌ایم. هیچ بشری نمی‌تواند نسبت به هم‌نوع خودش چنین قساوت قلبی نشان دهد. آنچه بروز چنین جنایاتی را ممکن می‌کند این است که قربانیان این تهاجم در نظر مهاجمین انسان شمرده نمی‌شوند و بنابراین کشتن و سوزاندن و مجروح کردن آنها نیز جنابت محسوب نمی‌گردد. این طرز فکر زائیده همان تصورات موهومی است که در جهان مشرق و مغربی تصور می‌کند و یکی را از دیگری باارزش‌تر، انسان‌تر، و برتر فرض می‌نماید؛ و الا یک جسم کروی مثل زمین که شرق و غرب ندارد، این تهاجمات ریشه در همان تصورات و پیش‌فرض‌هایی دارد که در گفتار آن آقای ایرانی که داستانش را در آغاز این یادداشت نقل کردم مستترند. این پیش‌فرض‌ها اقوام مسلمان خاورمیانه را در قیاس با غریبان موجوداتی بی‌ارزش وانمود می‌کند که نه حقی به وطنشان دارند (مثل فلسطینی‌ها) و نه حقی به ثروتهای طبیعی مملکتشان. تجبر، تفرعن و تهاجم اقوامی که تا همین چندصد سال گذشته در عین توحش زندگی می‌کردند بدانجا رسیده است که می‌خواهند حتی در مورد نوع دانش یا تکنولوژی‌ای که در مملکت ما به همّت خودمان ایجاد شده است هم فضولی کنند. مسأله این نیست که چرا غریبان در دوران رنسانس چنین و چنان کردند و ما نکردیم. مسأله این

قرار گیرد. تنها از این راه است که می‌توان با «غرب‌شیفتگی» مقابله کرد و به روشنفکرانی که مرتب اروپا و تمدن اروپا را بر سر و مغز ما می‌کوبند فهماند که تمدن اروپائی تمدنی است بسیار جوان و سیادت فعلی آنها ضامن تداوم این سیادت نیست - کما اینکه حکومت ما هم در دنیا نپائید. فعالیت‌های پسندیده و حیاتی مرکز پژوهشی میراث مکتوب، که تحت مدیریت مدیر شایسته و فاضلی که این مرکز را هدایت میکند ان‌شاءالله هر روز بهتر و بیشتر خواهد شد، راهی است برای رسیدن به این هدف مهم و حیاتی. والسلام.

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس
دهم بهمن ماه ۱۳۸۷

است که درین دنیا، با امکاناتی که در دست داریم، راه مبارزه با این هجوم فرهنگی چیست؟ به نظر بنده راه مبارزه با تهاجم فرهنگی فرنگ پرداختن به اسناد و متون فرهنگی خودمان و زنده کردن تاریخ خودمان، یعنی همین کاری است که مرکز پژوهشی میراث مکتوب در پیش گرفته است. کتب فارسی و عربی مربوط به فرهنگ، تاریخ، و ادب ما باید شناخته، طبقه‌بندی، تصحیح و تکثیر شوند تا خدمات ما به جهان علم، فلسفه، ادب و هنر شناخته شود. در عین حال دانشمندان ما، مخصوصاً کسانی که در علوم سنتی اسلامی تعلیم دیده‌اند، باید بکوشند تا معارف اسلامی به زبانی ساده و همه‌فهم در دسترس علاقه‌مندانی که عربی خوان نیستند و نمی‌توانند از این منابع به زبان اصلی استفاده کنند،



دوستی با زنده یاد ایرج افشار

سید عبدالله انوار*



نفت‌خواری و نفت‌خواران تیره‌روان و استعمار جدید به قیادت آمریکا به شکل تازه‌ای در صحنه اجتماع ایران از بطن نقشه استعماری جامع‌الاطراف طراحی شده به وسیله انگلیس و آمریکا در ایران یکی پس از دیگری پیاده می‌گردد و بر اثر آن به تعداد بشکه‌های غارتی و غصب نفت افزوده می‌شود و به همان تعداد حلقه‌های اسارت و استبداد در گردن صاحبان این طلای سیاه زیادتیر و برکندن نهال‌های آزادی که پس از قرن‌ها استبداد به وسیله حکومت ملی و مردمی ملی کردن صنعت نفت کاشته شده بود به دست مشتی روسپی حاکم این مرز و بوم بیشتر می‌گردد. آمریکا که خود را فاتح جنگ دوم می‌انگاشت با این نگرش به خود اجازه می‌داد که بی‌جهت دست در عترت پاکان کشورهای دیگر برد و برای آزادی درین تجاوز و دست‌درازی، در نخستین انتخاب رئیس‌جمهوری بعد از جنگ، یک ژنرال پنج‌ستاره عاری و جاهل از امور سیاسی و روابط بین‌المللی را بر کرسی ریاست‌جمهوری خود نشاند و این سرباز بی‌اطلاع از امور کشورداری ولی تربیت‌شده در سنت سپاهی‌گری که جز سوختن و کشتن و ویران کردن و آن را افتخار سپاهی و نظامی

در پاسخ به مجله محترم گزارش میراث که پرسش از آشنایی این جانب با مرحوم ایرج افشار کرده است، بدین شرح مصدع می‌شوم:

آشنایی این جانب با آن فقیه سعید به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و چنان که بخواهیم این مدت را تقسیم به دوره‌های مختلف کنیم این پنجاه و پنج سال به قول طلاب در سه دوره مستغرق می‌گردد: نخست دوره‌ای است که آشنایی با آن مرحوم به وجود آمد. دوم دوره‌ای است که ایشان به ریاست کتابخانه ملی ایران رسیدند و آن مصادف با تصدی اینجانب بر دائره مخطوطات آن کتابخانه بود. سوم دوره همکاری است با ایشان به سال‌های اخیر در مرکز اسناد ملی جهت ارزشگذاری بر اسناد ارائه‌شونده از ناحیه مرکز اسناد.

دوره نخست، چنان که گفته شد، آغازش به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و به زمانی آغازیده می‌شود که حدود سه سال از کودتای ننگین ۲۸ مردامه ۱۳۳۲ شمسی می‌گذشت و درین سال‌ها به شفافیت کامل دیده می‌شد که هر روز تبعات

* پژوهشگر و مصحح

